



ایران‌شهر، پایه‌ریز نهضت ادبی ایران

♦ احمد موسوی بجنوردی

نسل روشنفکران دوره مشروطه، نسلی است که کوششی پیگیر برای بازشناسی و بازیابی هویت ایرانی می‌نماید، نسلی که با پایایی در تاریخ و فرهنگ ایران دستی هم در تمدن باختر زمین داشته و در پی بازیابی هویت تاریخی و فرهنگ ملی ماست. اگر بپذیریم که با انقلاب مشروطه یکی از چرخش‌های دوران‌ساز تاریخ معاصر ایران رخ داده و دنیایی فرو ریخت و دنیای سر بر کشیده، روشنفکران این دوره را باید «روشنفکران فرهنگ‌ساز» بنامیم، چرا که در کشورهایی که هنوز نهادهای مستقل مدنی شکل نگرفته و تقسیم کار اجتماعی چندان هم در آنها صورت نگرفته، معمولاً روشنفکری با سیاست آمیخته است و وظیفه روشنفکر ایجاد فضاهای ذهنی مناسب برای تعالی و نیکبختی جامعه است و به عبارت دیگر وظیفه روشنفکر در این میان فرهنگ‌سازی است و نه سیاست‌بازی. او عهده‌دار مهندسی فکری و مدیریت ذهنی جامعه است، ایجاد ذهنیت عقلانی و بستر سازی برای استقرار جامعه‌ای مدنی است. یکی از تلاش‌های نهضت مشروطه، تلاشی است برای بازسازی ایرانیت در معنای جدید، یعنی

اینکه ما در کجای جهان ایستاده‌ایم، که بوده‌ایم، فرهنگ ما چه بوده و در درون این فرهنگ چه چیزی می‌توانسته از آن بیرون آید و چه برداشتی می‌توانستیم از این فرهنگ بکنیم. مجله ایرانشهر، که توسط حسین کاظم‌زاده ایرانشهر راه‌اندازی شد یکی از نمادهای این قضیه است.

حسین کاظم‌زاده ایرانشهر (۱۲۶۲ - ۱۳۴۰ ش) نویسنده و متفکر معاصر ایرانی در تبریز به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در همین شهر آغاز کرد و در دبیرستان کمال به ادامه تحصیل پرداخت (کاظم‌زاده، ۱؛ تقی‌زاده ۳/۲۶۰). در سال ۱۲۳۳ ق راهی استانبول شد و در آنجا ضمن فعالیت در سفارت ایران، در دانشکده حقوق نیز تحصیل کرد (کاظم‌زاده، ۸۵) در استانبول با همدستی چند جوان آزاده ایرانی، انجمنی مخفی به نام «انجمن برادران ایرانی» را پایه‌گذاری می‌کند و به کمک مشروطه‌خواهان در استانبول «انجمن سعادت» و به همت بازرگانان ایرانی و زین‌العابدین مراغه‌ای نویسنده کتاب «سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ» این انجمن در جهت جمع‌آوری اطلاعات و پشتیبانی‌های سیاسی از مشروطیت به فعالیت می‌پردازد و در این میان، علی‌اکبرخان دهخدا نیز به کمک انجمن سعادت «روزنامه سروش» را به راه می‌اندازد که ایرانشهر در آن روزنامه و روزنامه‌ای دیگر به نام «شمس» که از چند سال پیش در استانبول چاپ می‌شد، مقاله‌هایی ارزشمند چاپ می‌کند. کتاب کوچکی نیز به نام «تازیانه غیرت» برای دلگرمی ایرانیان و پاسداشت آزادی‌های مشروطه می‌نویسد و سپس در سال ۱۲۸۹ ش به عنوان نماینده مالی دولت ایران، به مکه می‌رود تا کار حاجیان ایرانی در مکه را سروسامان دهد. ایرانشهر در بازگشت از مکه به سفارش «سیوکوله» نماینده مالی دولت ایران، به دانشگاه شهر لئون بلژیک می‌رود، تا تحصیلات خود در رشته حقوق را در آن دانشگاه پی‌گیرد. پس از یک سال اقامت در بروکسل، به پاریس رفت و در دانشگاه سوربن، علوم اجتماعی و روزنامه‌نگاری را آموزش دید و در آنجا با همکاری محمد قزوینی و ابراهیم پورداوود «انجمن مصاحبات ادبی و علمی ایرانیان» را بنیاد نهاد و به خواهش سیولوشاتلیه «مدیر مجله جهان اسلام» *neyue De Mondo Musulman* سفرنامه مکه را به زبان فرانسه در آن مجله به چاپ می‌رساند. نمایشنامه «رستم و سهراب» را با برداشت از شاهنامه فردوسی برای اجرا در تئاتر ملی پاریس به نگارش در می‌آورد. ایرانشهر از مهرماه ۱۲۹۳ از سوی پروفیسور ادوارد براون - شرق‌شناس پرآوازه - و به سفارش علامه قزوینی، برای تدریس زبان فارسی به دانشگاه کمبریج دعوت می‌شود. پس از دو سال تدریس زبان فارسی در کمبریج، بنا به خواهش سیدحسن تقی‌زاده که در برلین «کمیته ملی ایران» را برای نجات، آزادی و استقلال ایران بنا نهاده بود به برلین می‌رود. ایرانشهر خود آن روزگار را چنین روایت می‌کند: چند هفته در برلین مانده با تقی‌زاده و آزادیخواهان دیگر ایرانی صحبت‌ها و مشورت کردیم که آیا از چه راهی باید شروع به کار کرد و چه اقداماتی باید به جا آورد که ملت ایران از زیر نفوذ انگلیس و روس، که ایران را در میان خود تقسیم

کرده و تقریباً یک حکومت پویشی در تهران باقی گذاشته بودند که به اشاره و امر ایشان حکمرانی می‌کرد، نجات یابد، و آزادی و استقلال سیاسی خود را از نو دارا شود و قرار شد که من به تهران رفته، بار و ساسای فرقه دموکرات مذاکره نموده ایشان را تشویق و ترغیب به همدستی کنم و به یاری و همت ایشان، قوای ژاندارم ایران را که آنوقت، یگانه قوه نظامی و دفاعی ایران بود با مقصد ملی خود همراه ساخته، یک قوه دفاعیه در مقابل قشون روس و انگلیس درست بکنند، کم‌کم زمام حکومت را به دست خود گرفته، معاهده روس و انگلیس را ابطال و آزادی و استقلال سیاسی ایران را اعلام و برقرار کنند (ایران‌شهر، ۳۵) ایران‌شهر پس از پورداوود و جمالی‌زاده به همراه محمودخان اشراف‌زاده وارد تهران شد. ایران‌شهر در ایران در هنگام آزادیخواهان برای آنکه بهانه دست روس‌ها، جهت اشغال پایتخت ندهند، از تهران به قم و از آنجا به کرمانشاه می‌روند. در کرمانشاه بر اثر توطئه‌ای، وی و چند نفر دیگر از آزادیخواهان به زندان می‌افتند، که پس از چندین ماه زندانی، آزاد گشته و از آنجا به برلین می‌رود.

در برلین، ایران‌شهر در کنار تقی‌زاده و دیگران به اداره انجمن و مجله کاوه می‌پردازد و رهبری آن را بر عهده می‌گیرد و در ۱۲۹۸ پس از برچیده شدن کاوه، در برلین، کتابفروشی ایران‌شهر را تاسیس و در ۱۳۰۱ ماهنامه ایران‌شهر را چاپ می‌کند که در ایران، افغانستان، هندوستان و



صحنه‌ای از انقلاب فرانسه

کشورهای اروپایی، هواخواهان زیادی می‌یابد.

کاظم‌زاده ایران‌شهر در شماره نخست ماهنامه ایران‌شهر، هدف خود را از چاپ آن، اینگونه بیان می‌کند: مسلک، عشق و معشوق، ایران جوان و آزاد است. همین مسلک و همین عشق است که سالیان دراز در اعماق قلب خود پرورده‌ایم و امروز تکیه‌گاه یگانه ماست . . .

مجله ایران‌شهر سعی خواهد بود زمینه‌ای که روح ایران جوان و آزاد در آن پرورش باید بیاید تهیه نماید. مجله ایران‌شهر کوشش خواهد نمود زمینه‌ای را که روح ایران جوان و آزاد در آن پرورش یابد بیاید تهیه نماید. مجله ایران‌شهر کوشش خواهد نمود یک پاک و آزاد برای نشر و نمای قوای معنوی نژاد تازه ایران به وجود بیاورد. مجله ایران‌شهر تا حد مقدور بیشتر از شرح و بسط دادن معایب و نواقص اجتماعی با ارشادات و پیشنهادات علمی قدم‌های ایران جوان و آزاد را در راه

اصلاح معایب هدایت خواهد کرد. مجله ایرانشهر با تمام وسایل علمی به کندن ریشه فساد اخلاقی از زمین نسل جدید ایران جوان و آزاد خواهد کوشید مجله ایرانشهر آینه افکار و احساسات ایران جوان و آزاد و پشتیبان عناصر پاک و قوای متفکران خواهد بود. مجله ایرانشهر وسیله جلوه‌گری تجلات روح ایرانی در ساحت علم و ادب خواهد بود و تظاهرات آن را در انظار عالم غرب معرفی خواهد نمود (ایرانشهر - شماره اول).

ایرانشهر، مجله علمی، ادبی مصوری است که از ذیقعدۀ ۱۳۴۰ (تیر ۱۳۰۱) تا اسفند ۱۳۰۵ (ژوئن ۱۹۲۲ تا فوریه ۱۹۲۷) به مدیریت حسین کاظم‌زاده ایرانشهر نویسنده، فیلسوف و روزنامه‌نگار آزادیخواه ایرانی در برلین انتشار می‌یافت.

ایرانشهر در خاطرات خود آورده که اندیشه روزنامه‌نگاری و انتشار مجله از دوران تحصیل در سر می‌پرورانده است. تا اینکه بعد از تعطیل شدن کاوه به مدیریت سیدحسن تقی‌زاده که وی از نویسندگان و همکاران آن بود ترجیح داد تا تحقیقات افکارش را با نشر یک مجله در اختیار هموطنان خود قرار دهد. (ایرانشهر، ۱۷۵، ۱۷۶ و ۱۸۳) و سرانجام پس از ۳ سال تلاش اولین شماره ایرانشهر را منتشر کرده و در آخرین شماره سال اول انتشار (شماره ۱۲) از بی‌توجهی برخی از مشترکان مجله در ارسال وجه اشتراک در ایران، گله می‌کند. با این همه، عشق و علاقه ایرانشهر به ایران، او را از پیمودن راهی که در پیش گرفته بود ناامید نساخت (سال اول، ش ۱۲، ص ۱۳۷۶) و در سرمقاله سال دوم (۶ صفر ۱۳۴۳ ق / ۶ سپتامبر ۱۹۲۴ م)، با اشاره به تیره روزی وطن، باز هم از قیام بر ضد فساد اخلاق و اسارت معنوی و فکری سخن گفت و اعلام کرد: وظیفه اصلی ایرانشهر این است که نسل جوان مملکت را فریاد رس باشد (سال ۲ شماره ۱، ص ۱-۴).

با آغاز سال سوم، مشکلات مالی، ادامه انتشار ایرانشهر را سخت تهدید می‌کرد و به تدریج مقدمات تعطیلی آن فراهم می‌شد. زیرا از یک سو به سبب بحران اقتصادی آلمان، هزینه انتشار مجله افزایش یافته بود و از دیگر سو، مشترکان مجله به درخواست‌های مکرر ایرانشهر مبنی بر ارسال به موقع وجه اشتراک و اعطای وام پاسخ نگفتند. سرانجام در پایان سال ۱۳۰۵ ش ایرانشهر برای همیشه تعطیل شد (ایرانشهر، سال ۴ شماره ۸ و ۹). با اینکه در شماره اول وعده داده شده بود که مجله ماهی دوبار نشر می‌یابد، ولی به سبب مشکلات مالی تا پایان کار خود همچنان ماهانه انتشار می‌یافت. این مجله طی چهار سال فعالیت نه تنها در ایران و افغانستان، بلکه در بیشتر ممالک اروپا نیز هواخواهان بسیار داشت و بیش از ۱۴۰ نویسنده معروف از ایران، آلمان، انگلستان، دانمارک، کویت، هند، مصر، عثمانی و لبنان با آن همکاری داشتند و مقاله‌هایی ماندگار به گنجینه زبان فارسی افزودند. ایرانشهر بعد از مجله کاوه، معروف‌ترین نشریه ایرانی، در

اروپای بعد از جنگ جهانی اول محسوب می‌شد (محیط طباطبایی ۲۴۳). زبان آن بسیار ساده‌تر از کاوه بود و به مسائل و مشکلات جوانان می‌پرداخت (براون، همانجا). مقالات متنوع سیاسی، اجتماعی، تاریخی علمی، ادبی و فلسفی ایرانشهر، به ویژه نوشته‌های خود کاظم‌زاده ایرانشهر که زبانی ساده و شیرین داشت، تأثیر بسزایی بر افکار ایرانیان می‌نهاد، در اعتلای فرهنگی جامعه ایران نقش مهمی ایفا کرد (صدر هاشمی ۳۳۷/۱۰؛ رضازاده ۲-۳) در پایان این نوشتار مقاله «انقلاب و تربیت اجتماعی» به قلم کاظم‌زاده ایرانشهر که در شماره سال اول از صفحه ۲۸۲ تا ۲۹۶ عیناً آورده می‌شود تا با قلم و زبان شیوه او ذهن نقاد و روشنگر ایرانشهر بیشتر آشنا شویم.

ایرانشهر در سال ۱۳۰۵، آغاز به نوشتن به زبان آلمانی می‌نماید و کتاب‌هایی چون «شرح حال و آثار مولوی»، «گات‌های زردشت»، «زندگی حضرت محمد(ص)»، «راه راست برای صلح میان ملت‌ها»، «برای نجات نوع بشر»، «انسان و تمدن در عصر آینده»، «وحدت ادیان»، «گلچین شعر فارسی» و... به زبان آلمانی می‌نویسد.

ایرانشهر مدتی سرپرست دانشجویان ایرانی در آلمان می‌گردد و در این هنگام نیز از سراسر اروپا برای سخنرانی درباره فرهنگ، ادبیات و عرفان ایرانی دعوت می‌شود. در زمان رضازاده به ایرانشهر پیشنهاد در وزارت فرهنگ می‌شود ولی او به دلایلی نمی‌پذیرد. ایرانشهر از سال ۱۳۱۵ تا زمان مرگش در سال ۱۳۴۰ در دهکده دگرس هایم سوئیس به زندگی خود ادامه می‌دهد و در آنجا در سال ۱۳۲۱ «مکتب عرفان باطنی» را بر پایه همبستگی دانش، دین و صنعت پایه‌ریزی می‌کند که از سراسر اروپا پرتو جویان (نام پیروان این مکتب) فراوانی به آن گرویدند. ایرانشهر روزنامه‌ای آلمانی به نام «هماهنگی جهان weh Harmonie» انتشار می‌دهد تا آموزش‌هایش را بر پایه برادری، یگانگی و برابری همه مردم جهان می‌باشد را پیش ببرد.

ایرانشهر در اواخر عمر به دلیل رماتیسم توان راه رفتن نداشت و در این هنگام است که وزارت فرهنگ ایران به خاطر پاسداشت یک عمر فعالیت فرهنگی او، جشن ۷۵ سالگی‌اش را در تهران برگزار می‌کند که دوستان او چون رضازاده شفق و دیگران درباره او سخنرانی می‌کنند. چهار سال بعد، ایرانشهر در سن ۷۹ سالگی در سوئیس زندگی را به درود می‌گوید.

ایرانشهر از نظر اخلاقی انسانی و عارفی برجسته بود و سالیان بسیار، تنها از گیاهان تغذیه می‌نمود. بسیار پرکار بود و روزی ۱۶ ساعت کار می‌کرد و به هفت زبان تسلط داشت و بیش از ۱۴۰ کتاب به زبان‌های فارسی، آلمانی و فرانسه از خود به یادگار گذاشت. به گفته مرحوم استاد محیط طباطبایی: کاظم‌زاده تا نام و نشان ایرانشهر در جهان پایدار است، همواره جاویدان و برقرار خواهد بود و ارزش شرکت او در پایه‌ریزی نهضت ادبی و فکری ایران مورد قبول و تصدیق نسل کنونی و نسل‌های آینده ایران خواهد بود (محیط طباطبایی، ۱۴۶). و اینک مقاله‌ای از او را با عنوان «انقلاب و تربیت اجتماعی» ملاحظه می‌فرمایید.

انقلاب و تربیت اجتماعی

جرایدی که از ایران می‌رسند به خصوص مطبوعات پایتخت تقرب یک انقلاب را پیش‌بینی می‌کنند. رخسار صفحات اکثر آنها رنگ خون گرفته و از مندرجات اغلب آنها نیز بوی خون می‌آید از مطالعه آنها می‌توان استنتاج کرد که مقدمات انقلاب بزرگ فرانسه در ایران تهیه می‌شود و دست طبیعت و وسایل ظهور آن را فراهم می‌آورد.

در حقیقت ایران یک دوره بحران اجتماعی را می‌گذارند که بالاخره منجر به یک انقلاب خواهد شد. این انقلاب مجرای زندگی سیاسی و اجتماعی او را تغییر خواهد داد. جامعه حاضر ایران آستن و گرفتار اوج زایش است و نوزادی که ازین مادر کهنسال به وجود خواهد آمد «ایران جوان و آزاد» نامیده خواهد شد. منشأ این انقلاب را کشف کردن چندان سخت نیست. صفحات تاریخ ملت‌ها به خوبی نشان می‌دهند که این قبیل اوضاع تقریباً در ادوار زندگی اغلب ملت‌ها شکل‌ها و علت‌های متشابه داشته است. وقتی که جراید ایران را مطالعه می‌کنیم وضع حاضر ایران و اسباب تولد انقلاب در نظر ما ظاهر می‌شود.

اظهار بدبینی و یا نیک‌بینی در این مسئله چندان آسان نیست و نباید به ظاهر حال حکم کرد، ما می‌خواهیم در این موضوع بعضی نکات را متذکر بشویم ولی اولاً وضع حاضر ایران و اسباب ظهور انقلاب را از روی مطبوعات ایران بطور اختصار شرح می‌دهیم و پس از آن به اظهار عقیده خود در آن بابت می‌پردازیم:

۱- وضع حاضر ایران و اسباب انقلاب

در مطالعه جراید ایران، خواه مطبوعات مرکز و خواه جراید ولایات باشد، وضع کنونی ایران و کیفیت جریان امور و احوال اجتماعی که حدود یک انقلاب را نشان می‌دهند بدین قرار در ذهن مطالعه کننده روشن می‌شود که از یک طرف پافشاری و عناد و استبداد صنوف ممتازه مملکت از اعیان و اشراف و روحانیون و مامورین حکومت در نگهداری اصول کهنه که عبارت از غارت اموال ملت و تخصیص منافع مملکت به خود و خفه کردن هر جنبش مختصری در راه آزادی می‌باشد کاسه صبر و تحمل ملت را لبریز می‌کند.

این طبقه نمی‌خواهد دست از امتیازات غاصبانه و تسلط ظالمانه خود کشیده و بر وفق عدل و انصاف و به مقتضای احتیاجات قرن کنونی حقوقی را غیر از زبردستی و دستبوسی و بندگی و گرسنگی بر افراد ملت قائل بشود و قدم‌های تند در اصلاح حال طبقه عامه و در تغییر اوضاع قدیم ایران بردارد. به عبارت دیگر این طبقه می‌خواهد چنانکه تا امروز بوده باز هم بر جان و مال و ناموس حتی بر عقیده و روح ملت مسلط و حاکم بماند. از طرف دیگر نیز افراد ملت از پرتو آزادی مختصر که در عهد مشروطه دارا شده‌اند و از تاثیر نشریات مطبوعات آزاد و حقیقت‌گو و انتشار و

سرایت افکار و عقاید عالمگیر مسلک‌های سیاسی فرنگ و به خصوص اصول بولشویزم و اجراءات آن تا یک درجه بیدار شده و قوای دماغی خود را به حد رشد و بلوغ رسانده و احتیاجات تازه برای تغذیه روح و قوای اجتماعی خود تولید کرده‌اند و نمی‌توانند بیش از این متحمل اوضاع ناگوار دوره استبداد و غارت و بندگی بشوند و نمی‌توانند دستگاه اداری مملکت را در روی چرخ‌های کهنه فرعون‌ی و مالک الرقابی در گردش به ببینند. بدین جهت میان این دو عنصر مخالفت و متضاد و میان این دو طبقه مهم که در ظاهر منافع شخصی آنها ضد یکدیگر است همیشه تصادم و زد و خورد به عمل می‌آید و از هر گوشه مملکت صدای ناخشنودی و شکایت و تظلم و شورش و عصیان بلند شده، مملکت را به یک حال تزلزل و عصبیت و تشویش و اضطراب می‌اندازد و با این حال تا روزی که یک انقلاب خونین قوه حاکمیت را از دست غاصبانه این طبقه مسلطه گرفته به دست توده ملت بدهد دوام خواهد داشت. صنوف ممتازه ایران هنوز این را نفهمیده‌اند که ترقیات این عصر دیگر اجازه نگهداری اصول قدیم استبدادی را نمی‌دهد. اینها هنوز درک نمی‌کنند که ما در یک عصر تازه‌ای زندگی می‌کنیم که غیر از عصر آبا و اجداد ماست و این زندگی شرایط جدید لازم دارد و ایران نیز خود را از زیر نفوذ این زندگی جدید و شرایط آن نمی‌تواند بیرون نگاهدارد و باید حتماً و قهراً تابع جریان جهانگیر قرن حاضر بشود. با اینکه این حقیقت مانند آفتاب بر هر شخص متفکر و حتی بر اکثر منسویین صنوف ممتاز روشن است باز حرص جاه و مال و غلبه طمع و شهوت خود پرستی آنان را متنبه نمی‌سازد آنان که خود را بر اسب کامرانی و تسلط سوار می‌بینند و دیده خود را بر حقایق امور نمی‌گشایند عاقلند از اینکه روزی دیر یا زود از اوج نخوت و غرور امروزی سرازیر گشته و از تخت عزت و کامرانی پرت شده، بر خاکستر ذلت و خواری خواهند نشست.

در مملکتی که هنوز فروختن لقب‌ها، حراجی حکومت‌ها و خریدن ماموریت‌ها و انتخاب‌ها رایج است، در جایی که نه مرد دزد و غارتگر و خیانتکار از ترس مجازات اندیشه دارد و نه شخص درستکار با ناموس از حیث جان و مال و حیثیت در امان است، در ملکی که بقول جریده ایران آزاد، لیدر اکثریت پارلمانی آن مروج شتر سواری است و وکیل معمم آن می‌گوید که فرنگی‌ها قانون مدنی را از ما یاد گرفته‌اند، در کشوری که [. . .] و رئیس نظمیه آن در سبزواری کثیف‌ترین و شنیع‌ترین کارها را به نام مجازات اختراع می‌کنند، آری در یک چنین مملکت چگونه نهال شرافت و سعادت سر سبز می‌شود و چگونه شاهد روح افزای آزادی و مدنیت خرامیدن می‌تواند. اینگونه مملکت را جز آتش انقلاب هیچ چیز پاک نمی‌تواند بکند.

در نتیجه این اوضاع است که تصور می‌شود یک انقلاب در [حال] زایدن است و سرزمین ایران را با خون هزاران افراد رنگین خواهد ساخت. در پیشگاه این اوضاع ناقابل تحمل می‌بینیم گروهی مانند مرغ اسیر خود را به در و دیوار قفس تنگ و تاریک محیط خود می‌زنند، جمعی به کلی مایوس

از آتیه و اصلاح امور بوده دست روی هم گذاشته، گوشه‌نشین گشته‌اند و برخی نیز نقدینه حیات خود را به کف گرفته با فداکاری و شهامت در راه آزادی با جان خود بازی می‌کنند. و افرادی چند نیز مردم را به جنبش و حس کردن دعوت می‌نمایند و خود را آماده قیام ساخته در انتظار ظهور یک رستخیز و خروج یک رهبر آهنین پنجه انقلاب به سر می‌برند. »

این چند سطر بالایی تقریباً زبان حال تمام مطبوعات ایران است و در پیش آمده‌های اخیر طهران که قلم از ذکر آنها خجالت می‌کشد نه تنها اشخاص حساس و متفکر داخله مملکت را دیوانه کرده و به هیجان می‌آورد، بلکه وطن‌پروران و آزادیخواهان گوشه‌نشین و دور افتاده از آن محیط رانیز که در ممالک خارجه با یک نظر امید به اوضاع و وطن خود نگران هستند متأثر و دلخون و معتقد به لزوم یک انقلاب خونین می‌سازد.

۲- انقلاب بزرگ فرانسه و انقلاب موعود ایران

در اینکه این اوضاع روزی دامن ایران را به طرف یک انقلاب خواهد کشانید و در اینکه ایران محتاج

یک انقلاب است حرفی نیست و هر آن روزی که یک انقلاب حقیقی سر زند باید آن را مقدس شمرد و در پیشگاه آن سر اطاعت و تعظیم فرود آورد، ولی ما اولاً در ظهور این انقلاب به این نزدیکی و ثانیاً در مثمر بودن آن انقلاب که زبانزد مطبوعات است تردید داریم و بلکه بدبین هستیم. راست است که مقدمات انقلاب فرانسه در ایران تهیه می‌شود و اوضاع ایران ما به صفحات متوالیه آن انقلاب نزدیکتر می‌شود ولی این شباهت سطحی و



گوستاو لوبون

ظاهری است، زیرا کیست که بتواند ما را قانع بکند که همان روح مقدس آزادی و تجدد که انقلاب فرانسه را پرورده بود انقلاب ایران را نیز پرورش خواهد داد. ما نمی‌دانیم این انقلاب که زبانزد مطبوعات ایران گشته و گوش خوانندگان را پر کرده چه پایه محکمی دارد و بر کدام غایت و هدف تکیه خواهد کرد. انقلاب فرانسه یک سلسله جنگ‌ها بود بر ضد هر چیزی که مخالف آزادی و تجدد دیده می‌شد، جنگ بر ضد سلطنت استبدادی، جنگ بر ضد روحانیون و نفوذ کلیسا، جنگ بر ضد اسارت دهقان، جنگ بر ضد خرافات و جنگ بر ضد جهالت. آیا انقلاب موعود ایران هم همین هدف آمال را تعقیب خواهد کرد و آیا از همین منابع فکری سیراب شده است؟ انقلاب فرانسه را دو قرن ادبیات مهم روح پرور و آثار فلاسفه و نویسندگان پرشور و حقیقتگو قبلاً حاضر کرده بود یعنی افکار فلاسفه و قبول و هضم و اجرای عملیات آن انقلاب تربیت نموده بود و به عبارت دیگر یک انقلاب فکری و معنوی در دماغ‌های افراد ملت نشو و نما یافته و آنها را از جای خود تکان داده از جمود و بی‌حسی رهانیده و افکار تجدد و آزادیخواهی و حسیات فداکاری و مردانگی را در اعماق روح و قلب آن پرورش داده بود.

آیا زمینه این انقلاب موعود ایران هم بدین قرار فراهم آمده و آیا این انقلاب در تخریبات ریشه کن خود بر ضد منافع انفرادی و بر ضد عقاید و خرافات چند هزار ساله به قدر انقلاب فرانسه از میان توده ملت پشتیبان و فداکار پیدا خواهد کرد یا نه؟ اینها سوالاتی است که اوضاع اجتماعی حاضر ایران ما را از دادن یک جواب مثبت بدانها منع می‌کند و به نوشتن این سطرها و امی دارد.

بی‌حسی و سستی و فقدان قوه ممیزه در طبقه عامه و بیقیدی و تماشاچی ماندن توده ملت در مقابل اوضاع دلخراش و درباره مقررات مملکت از یک طرف و نبودن مردان فداکار با شجاعت و بی‌غرض و کاردان و فقدان عزم و اراده و متانت و استقامت در زمامداران افکار عمومی و اداره‌کنندگان مقدرات ملی ما را حق می‌دهد که در این مدعیات مطبوعات ایران و در حقیقت این آوازه‌های انقلاب و در نتایج منظوره آن بدین باشیم.

به عقیده ما ایران امروزی از یک انقلاب حقیقی فرسخ‌ها دور است و جامعه کنونی آن قابل اجرای یک انقلاب حقیقی نیست و جنبش او یک قیام بی‌ثمر و نارس خواهد بود.

برای نابالغ بودن جامعه ایران به یک انقلاب حقیقی چه مثالی بهتر از قیام تبریز و مشهد در دو سال پیش می‌تواند بود. چنانکه می‌دانیم در دو سال پیش دو نور درخشان از افق آذربایجان و خراسان سرزد. یعنی دو مرد با مسلک و صمیمی و دو سرباز جانفشان راه آزادی و تجدد یکی شیخ محمد خیابانی و دیگری کلنل محمد تقی خان سلطان‌زاده (پسیان) مانند دو ستاره امید از افق تاریک ایران درخشیدن گرفتند این دو نادره دهر با یک ایمان کامل، با یک قلبی سرشار از عشق مسلک و با یک عزم قوی و متین به شکستن بت‌های ظلم و نخوت و گسیختن زنجیرهای استبداد و بیدارگری و بندگی کمر همت بستند و در اندک زمان روح تازه‌ای در بدن قسمتی از کشور کهنسال کیانی دمیده و جانهای خود را پروانه شمع عشق خود ساختند. ولی بی‌حسی و بی‌حمیتی جامعه آنان را درین میدان جهاد بی‌یار و تنها گذاشت و حتی آنهایی که عهد و پیمان خود را با خون خود در پشت کلام خدا امضا کرده بودند از آنان دوری جستند و بلکه آنان را هدف تیر خیانت و تحقیر ساختند، لیکن این دو فرزند وفادار ایران با یک مردانگی و رشادت که تاریخ ایران در چند قرن گذشته نمونه آن را نشان نداده است خود را فدای مسلکت خود نمودند و برای عاشقان آزادی یک درس عشقبازی و پافشاری دادند. اگر جامعه ایران حس داشت، قوه ممیزه داشت و حمیت و شهامت داشت، آن دو پروانه عشق را می‌پرستید و پس از شهادت به نام مقدس آنان بیرق آزادی و تجدد را بر فرق پشته‌های اجسام دشمنان آزادی و تجدد بر می‌افراشت.

جامعه ایران هنوز بی‌ادراک، بی‌حس و بی‌رنگ است جامعه ایران هنوز محروم از یک مسلک سیاسی و یک تربیت اجتماعی و یک هدف آمال ملی است و با این وضع انتظار یک انقلاب حقیقی از این جامعه داشتن مانند داشتن انتظار میوه شیرین از درخت بید خواهد بود.

یک انقلاب سیاسی و یا قهری و جبری هر قدر هم کامیاب بشود و هر قدر هم سیل های خون جاری سازد و به تغییر دادن اصول و تشکیلات مملکت موفق گردد تا با یک انقلاب فکری و معنوی توأم نباشد دوام نخواهد داشت و از خود آثار مفید و زنده باقی نخواهد گذاشت. فقط انقلاب های فکری و معنوی است که زمینه انقلاب های سیاسی را حاضر می کنند و فقط این انقلاب ها می توانند مقدرات ملل را تغییر و آنان را به جاده ترقی و تجدد بیندازند.

فیلسوف جامعه شناس فرانسوی گستاو لوبون در یکی از آثار خود که بنام روح الجماعات به عربی و ترکی نیز ترجمه شده چنین نوشته است: «وقتی که انقلاب های بزرگ سیاسی مانند سقوط امپراتوری روم و ظهور سلطنت عرب را که تبدلات عمیقی در مدنیت عالم به وجود آورده اند مطالعه می کنیم در نظر نخستین چنین دیده می شود که اینها فقط در نتیجه هجوم و استیلای اقوام یا سقوط اخلاقی و حیات اجتماعی ملت ها یعنی از اثر بعضی انقلابات مهم سیاسی به عمل آمده اند. ولی اگر این احوال و حوادث را به دقت کامل تحقیق بکنیم برای ما روشن می شود که در پشت سر این اسباب ظاهری در اغلب اوقات بعضی سبب های حقیقی مانند تبدل عمیق افکار اقوام وجود داشته است.

انقلابات حقیقی آنها نیستند که با عظمت و شدت خود ما را به حیرت می اندازند، بلکه مهم ترین و بزرگ ترین انقلابات آنها هستند که یک مدنیت جدید می آفرینند. یعنی در زمین اخلاق و افکار اقوام و اعتقادات و جریان های تازه تولید می نمایند. بزرگ ترین وقایع تاریخ عالم که شایان تذکر می باشد نتیجه محسوس آن تبدلانی است که در افکار مردم بتدریج و به طرز غیر محسوس به عمل آمده است و علت اینکه این قبیل انقلابات حقیقی در سینه تاریخ زمان کمتر روی می دهد این است که افکار و تصورات و عقاید موروثی یک قوم از هر چیز محکم تر و پایدارتر است و بر انداختن اساس و کندن ریشه آنها نیز محتاج قرن ها و قوه های خارقه است. «برای اثبات و نشان دادن حقیقت این بیانات بهتر از عطف نظر به تاریخ ایران نیست. کشور ایران سه بار دچار هجوم و استیلای سه قوم بزرگ مانند قوم یونان یعنی اسکندر و اخلاف او و قوم عرب و طایفه مغول گردیده است یا اینکه اعراب به قدر اسکندر و مغول تخریبات و وحشیگری به عمل نیاورده اند، باز اثرات استیلای آنها قرن ها پایدار و تاکنون برقرار مانده و اساس مقدرات این مملکت را تبدیل داده است، در صورتی که از استیلای آن دو قوم دیگر آثار مهمی باقی نمانده است. علت این حال همین است که استیلای عرب یک انقلاب فکری و معنوی همراه داشته و افکار و عقاید مردم را برای خود هدف قرار داده بود.

پس ثابت می شود که برای استفاده از یک انقلاب سیاسی ابتدا لازم است که ملت را با یک انقلاب فکری و معنوی مسلح کرد. هر انقلاب سیاسی به قدر تاسیس یک مذهب بیشتر از خونریزی، متانت فکریه، قوه تلقین و بالاتر از همه یک ایمان قلبی لازم دارد و تا این تلقین کار خود را کند و

تا یک ایمان کامل در قلب افراد قوم نسبت به افکار جدید حاصل نشود آن انقلاب ثمری نخواهد بخشید و اثر خوبی از خود نخواهد گذاشت .

۳- انقلاب و توده عوام

در ازمنه قدیم در استیلاهای تاریخی و در انقلاب‌های مذهبی و سیاسی، بندگان و سپاهیان صادق سلطان جابر و پیروان پرشور و صمیمی مذهب، بزرگ‌ترین آلت اجرای مقاصد بودند، ولی امروزه در نتیجه تکامل تمدنات و حصول تبدلات مهم در افکار و اعتقادات، بزرگ‌ترین وظیفه را در انقلابات سیاسی و اجتماعی توده عوام عهده‌دار شده است و چون در هر مملکت اکثریت افراد جزء این طبقه عامه هستند لهذا پیشروان و رهبران انقلاب بیشتر محتاج قوه و قدرت و نفوذ این طبقه می‌باشند. امروزه در جریان‌های سیاسی اروپا نفوذ و تسلط عوام در همه جا خود را محسوس می‌سازد و بلکه مقدرات مملکت‌ها را اداره می‌کند.

و از آنجا که انقلاب برای پیشرفت غایه خود بیشتر از تاسیس، محتاج تخریب و هدم و محو کردن است و توده عوام هم مخصوصاً در تخریب استعداد و هوس فوق‌العاده دارد. از آن جهت موسسین انقلاب پیش از هر چیز باید توده عوام را در نظر گرفته و به قوت خارقه او تکیه بکنند. گستاو لوبون فرانسوی که ذکر او گذشت تقریباً چهل سال پیش، این موقع عوام و گذشتن نفوذ و حاکمیت را به دست او درک و به قرار ذیل شرح کرده است:

«عصر حاضر ما یکی از ادوار پراندیشه‌ای است که افکار بشر در آن یک بحران بزرگ را می‌گذارند. دو عنصر اساسی مولد این بحران هستند، یکی محو شدن اعتقادات دینی و سیاسی و اجتماعی است که عناصر تمدن ما از آنها تولد یافته است یعنی آن تصورات و عقایدی که تا این عصر رکن حیات سیاسی و اجتماعی ما بوده‌اند امروز پراراشیده می‌شوند و فرومی‌ریزند.

دومی تولد یک دسته افکار جدیدی است که در نتیجه کشف‌های اخیر علوم و فنون به عمل آمده‌اند و از آنجا که افکار قدیم و کهنه هر قدر هم نزدیک به محو شدن و از میان رفتن می‌باشند، چون هنوز دارای یک نفوذ بزرگ در اذهان اقوام هستند و از طرف دیگر آن افکار جدید که می‌خواهند جای آن اعتقادات قدیم را بگیرند هنوز در حال نضج و قوام می‌باشند یعنی تکامل نموده‌اند لهذا عصر حاضر ما در نتیجه این کشمکش یک دوره انقلاب و تزلزل را می‌گذارند.

ما از حالا نمی‌توانیم بگوییم که ازین دوره تزلزل و هرج و مرج قهری، روزی چه سر خواهد زد زیرا ما نمی‌دانیم نسل‌های آتی که جانشین اقوام امروزی خواهند شد بر کدام افکار استناد خواهند کرد ولی چیزی که از حالا با کمال صراحت می‌بینیم این است که آن جامعه‌های استقبال در تشکیل و تکامل خود یک قوه حاکمه را که حکمران عصر حاضر ماست در نظر خواهند گرفت. آن قوه عبارت است از نفوذ توده عوام.

این قوه‌ایست که در روی خرابه‌های بسی از قوه‌های دیگر که در ابتدا آنها را حقیقی تصور می‌کردیم و حالا محکوم فنا و زوال و در نتیجه انقلاب‌ها محو و خورد شده‌اند برپا می‌شود و در اندک زمان مجبور خواهد شد عنان همه قوای دیگر را در دست بگیرد.

«ما آشکارا می‌بینیم در موقعی که همه اعتقادات قدیم، نزدیک به اضمحلال هستند و جامعه‌های قدیم با آثار و عقاید خودشان رو به زوال می‌روند نفوذ توده عوام مانند یک قوه‌ای که زیر پای هیچ گونه تهدید به تحلیل نرفته و روز به روز دایره خود را وسعت می‌دهد نمودار و بلند می‌شود. ازین جهت است که ما می‌گوییم این دوره جدید که داخل دایره آن می‌شویم «دوره نفوذ عوام» نامیده می‌شود.»

وقایع چند سال اخیر ایران خود این حقیقت را ثابت می‌کند اگر در انقلاب گذشته و مشروطیت ایران توده عوام و طبقات متوسط ملت دخالت نکرده و جانفشانی ننموده و خون خود را نریخته و با آن صمیمیت و شور و ذوق و عشق مسلک، دفاع از انقلاب و مشروطه نکرده بودند امروز ما نایل این مختصر آزادی هم نمی‌شدیم.

ولی باید دانست که یک انقلاب حقیقی روحی به طوری که ما شرح دادیم بیشتر از اینها شدت عمل، تخریب، قربانی، متانت، صمیمیت، ایمان، عشق و خون لازم دارد و آنها را جز در طبقات متوسط ملت سراغ نباید گرفت.

در ایران امروزی این طبقات از فواید تربیت اجتماعی و سیاسی بی‌بهره هستند. این طبقه که اکثریت عظیم ملت را تشکیل می‌دهد اسیر زنجیر جهالت، خرافات، اوهام، عقاید مضره، تعصب، بی‌حسی، سفالت و گرسنگی است.

در مملکتی که یک ثلث اهالی آن را ایلات چادر نشین غارنگر و وحشی و یک ثلث آن را برزگر و دهقان برهنه و اسیر و گرسنه و درویش و مارگیر و رمال و فالچی و گدا و ثلث دیگر آن را مردمان بیکار و مفت‌خوار یعنی اشراف که بویی از شرافت نبرده و به منزله ساس در بدن هیات جامعه می‌باشند تشکیل می‌دهند و در کشوری که عدد باسوادان آن به یک در هزار نمی‌رسد و زندگی افراد آن نمونه‌ای از زندگی قرون ابتدایی و عصرهای بدویت می‌باشد چه امید انقلاب روحی و معنوی و تجدد و آزادی و ترقی می‌توان پرورد.

۴- انقلاب و تربیت اجتماعی

هر شخص متفکری که نکات فوق را مطالعه و تدقیق بکند با ما هم عقیده خواهد شد که یک انقلاب حقیقی با این حالت هیات جامعه ایران محال است و باید پیش از هر چیز به افراد ملت ایران یک تربیت اجتماعی داد. مقصود از تربیت اجتماعی این است که اکثریت افراد ملت با یک حس متحسس بشوند و همه منافع نوعی را بر منافع شخصی مقدم بدانند و همه یک غایت و امید و یک

هدف ملی را تعقیب نمایند.

اگر تمام افراد بر حقوق خود آگاه نشوند و معنی آزادی و خوشبختی را نفهمند و منشأ بدبختی‌ها و گرسنگی و بندگی و ذلت و قطعی و ناخوشی و مسکنت را از طرف خدا و تقدیر آسمانی و سرنوشت انسانی پندارند و فریب و اعظان ریایی و عالمان بی عمل و روحانیان از دنیا بی خبر را خورده کار کردن، زحمت کشیدن و زندگی مرفه داشتن را بی جا و مخالف احکام دین و بندگی خدا و مایه آبادی آخرت تصور بکنند، با این حال روحیه و با این مدرک ابتدایی و نارسا محال است که توده ملت از حالت جمود به درآید و جنبش و قیامی بکند.

تا این حالت روحی در مغز و دماغ طبقه عام دوام دارد اگر صد هزاران خون ریخته و تمام اعیان و اشراف و عوام فریبان از میان برداشته شود باز در زیر نفوذ این حالت روحی همین دهقان برهنه و گرسنه، همین مرد صاف و بی ریا و ساده و دیندار برای خود چند هزار مالک رقاب و سجده‌گاه و نیم‌خدا و معبود دویا خلق کرده و در حضور آنها سر تسلیم و بندگی فرو خواهد آورد.

برای تولد یک انقلاب حقیقی باید انقلابی در روح افراد ملت تولید کرد. باید حالت روحی آنها را تغییر داد تا به مردمان و خونخواران بد سرشت نپرستند و عوام‌فریبان و ریاکاران را برای خود پیشوا قرار داده دست آنان را نبوسند و کور و ار خود را به دست شهوت و نفس پرستی آنان تسلیم نکنند. باید معجزه‌های نمود و این کورهای بدبخت را بینا کرد تا از پی گوساله‌ها نروند و آنان را برای خود خدا نشناسند و طوق بندگی آنان را به گردن خود نیندازند. پس اساس ترقی و نجات ایران جز در تربیت اجتماعی نیست، و سایلی که برای نشر و تعمیم یک تربیت عمومی و اجتماعی لازمست بارها در این اوراق ذکر شده و باز در این موقع بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

تهیه و وسایل تعلیم اجباری - تاسیس انجمن‌های علمی و ادبی برای نشر افکار جدید - فرستادن و اعظان و معلمین به قصبه‌ها و دهات برای تعلیم و بیدار کردن دهاتیان و آگاه نمودن آنان به حقوق خود - نشر رساله‌ها و کتابچه‌های آسان و عوام‌فهم برای تعمیم افکار جدید و توزیع آنها مجاناً میان مردم - تاسیس جراید مخصوص برای تعلیم و تعمیم فنون به خصوص به طبقات متوسط ملت - ترویج ورزش بدنی و اجباری کردن آن در مدارس - اقدامات اساسی برای تربیت تعلیم دختران و یاد دادن شرایط زندگی برای زنان - تاسیس انجمن‌های اخلاقی و تخصیص مکافات برای بهترین کتب اخلاقی که تالیف بشود - تهیه وسایل جهاد بر ضد تریاک و الکل و بیکاری که سه بلای مبرم و مرض مزمن ایران هستند - تاسیس انجمن‌های اخلاقی و تخصیص مکافات برای بهترین کتب اخلاقی که تالیف بشود - تهیه انجمن‌ها و نشر رسائل برای تربیت و پرورش بچه‌های نوزاد و قایه جوانان از فساد اخلاق - آوردن معلمین و مربیان از فرهنگ و به خصوص از پارسیان هند برای مدارس پسران و دختران - تاسیس قرائت‌خانه‌ها و کتابخانه‌های عمومی مجانی در شهرها.

اگر از امروز قسمت اعظم قوای متفکره و فعاله ایران صرف اجرای این مواد بشود و مطبوعات ایران با یک وحدت عقیده و با یک حدت قلم، همت خود را صرف نشر این افکار بکنند اگر قوای مقننه و مجریه ایران این گونه تاسیسات را تشویق نمایند و ارباب نفوذ و صاحبان قلم و ادبا و شعرای سخنور و روحانیان متجدد و جوانان باحس و با اراداک همه در این زمینه سخن برانند و قدم بزنند و در این مسلکت اجتماعی، همت و خلوص نیت داعیان قرون اولی اسلام و مرجین انقلاب‌های روسیه را برای خود سرمشق قرار بدهند. آن وقت می‌توان به یک انقلاب حقیقی روحی و معنوی در اندک زمان امیدوار شد و آن وقت می‌توان گفت که این انقلاب یک «ایران جوان و آزاد» خواهد زاید.



شؤبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی